

نقدی لکانی بر «داستان تصویر» بیدل دهلوی: سیری از خودشناسی به بیگانگی و تخریب نمادین خود

مهنوش وحدتی*

چکیده

مقاله حاضر در تلاش است تا یکی از اسرارآمیزترین و زیباترین حکایت‌های بیدل دهلوی را، که شرح حال زندگی خود او است، از منظر نظریه‌های ژاک لکان، روان‌کاو فرانسوی پیرو مکتب فروید، بررسی کند. هدف اصلی، بررسی سیر تحول شخصیت اصلی داستان بر مبنای سه الگوی مهم از ناخودآگاه لکانی، مرحله آینه‌ای، مرحله نمادین و ساحت واقع است. علاوه بر آن، تفصیل و توضیح حالت‌های روانی شخصیت اصلی داستان در پرتو نظریه‌های فانتزی، دیگری، فقدان، ابژه کوچک و نظریه اختگی بازتاب روشنی می‌یابد. سوژه لکانی در داستان بیدل با خلئی عظیم مواجه است که برای پرکردن این حفره در وجود خویش، به دنبال همسان‌سازی خود با دیگری یا همان تصویری است که انوب نقاشی کرده است. سوژه چندپاره، خود را در قاب تصویر هماهنگ و بی‌نقص می‌یابد و می‌کوشد که هویت از دست‌رفته‌اش را در تصویر کامل بجوید، غافل از اینکه با ورود به مرحله نمادین دچار انفصال و خط‌خوردگی می‌شود. او با توسل به فانتزی سعی در زنده نگه‌داشتن توهم تکامل خود دارد، گرچه با ورود به امر واقع و رویارویی با ترومای این ساحت و عدم امکان برای نمادینه‌کردن دردهایش، دست به خودکشی نمادین می‌زند و به زنجیره دال‌های متواتر نظم نمادین پایان می‌دهد. یافته‌ها نشان داد که بیدل در گذر از مرحله آینه‌ای، با شناختی خیالی از خود، به بیگانگی مرحله نمادین نزدیک می‌شود و در امر واقع به‌عنوان سوژه‌ای روان‌پریش، مابین خیال و واقعیت مردد می‌شود و به مرگی نمادین روی می‌آورد.

کلیدواژه‌ها: بیدل دهلوی، ژاک لکان، فانتزی، ابژه کوچک، فقدان، اختگی.

* دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران، m.vahdati@khu.ac.ir



تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۴/۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۶/۲۴

دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، سال ۳۲، شماره ۹۷، پاییز و زمستان ۱۴۰۳، صص ۳۱۷-۳۲۳

A Lacanian Analysis of Bidel Dehlavi's *Story of the Picture*: A journey from self-identification to alienation and symbolic self-destruction

Mahnoosh Vahdati*

Abstract

The current study attempts to discuss one of the most mysterious and enchanting stories of Bidel Dehlavi, his autobiography, from a Lacanian psychoanalytical perspective. The primary goal is to scrutinize the psychoanalytical evolution of the story's main character based on three significant Lacanian stages of the unconscious: the Mirror Stage, the Symbolic Order, and the Real Order. In addition, the psychoanalytical portrayal of the main character is reflected in the light of Lacanian concepts of Fantasy, the Other, Lack, *Objet petit a*, and Castration. The Lacanian subject in Bidel's story encounters a huge void. To fill this gap, he strives to identify himself with the other or the picture that his friend, Anub, has painted. The shattered subject discovers himself in the harmonious and perfect image and strains to recover his lost identity in the flawless picture. The subject is unaware that by entering the Symbolic Order, he would suffer alienation and distortion. Hence, by clinging to Fantasy, he endeavors to keep the illusion of being perfect. However, by stepping into the Real Order and facing the trauma of this stage and the impossibility of symbolizing his pains, he commits symbolic suicide and breaks the chain of recurring signifiers. The findings of the current study indicate that the main character (Bidel) passes through the Mirror Stage with an imaginary identification of himself, then faces the alienation of the Symbolic Order, and in the Real Order, as a psychotic subject, he is baffled between Fantasy and Reality and commits a symbolic suicide.

Keywords: Bidel Dehlavi, Jacques Lacan, Fantasy, *Objet petit a*, Lack, Castration.

*PhD holder in English Literature, Kharazmi University, Tehran, Iran, m.vahdati@khu.ac.ir

۱. مقدمه

ابوالمعالی میرزا عبدالقادر بن عبدالخالق ارلاس، با تخلص بیدل، شاعر فارسی‌سرا به سبک هندی است. او زاده ۱۰۵۴ هجری قمری و متولد ایالت بهار هندوستان است. سبک خاص نوشتاری بیدل بدین گونه است که تفکر عرفانی‌اش را با استعاره‌های ادبی و کنایه عجین می‌کند. در عنصر چهارم کتاب چهارعنصر (۱۳۹۲) حکایتی موجود است به نام «داستان تصویر» که در آن بیدل شرح ماجرای شگفت‌انگیز و خیال‌گونه را بازگو می‌نماید. چهارعنصر زندگی‌نامه شخصی بیدل است. بیدل برای شرح وقایع موجود در این کتاب ابتدا شروع به مقدمه‌پردازی می‌کند و سپس به تفصیل اتفاقات موجود را شرح می‌دهد و گاه از شعر و فلسفه نیز مدد می‌جوید (ولی‌پور، ۱۳۹۳: ۱۴۰-۱۳۳). ماجرا از این قرار است که یکی از دوستان بیدل به نام انوب چتر، که از قضا نقاشی چیره‌دست است، مدت‌ها به او اصرار می‌کند تا تصویری از صورت بیدل ترسیم کند. سرانجام، بیدل رضایت می‌دهد و انوب تصویری خیره‌کننده از او طراحی می‌کند، به طوری که بیدل با دیدن آن اثر مات و مبهوت می‌ماند و اذعان می‌کند که هر وقت بدان می‌نگرد گویی خود را در آینه می‌بیند. بیدل تصویر را لای کتابی می‌گذارد و هرروز به آن خیره می‌شود و هرچه بیشتر می‌گذرد، بیشتر به شگفتی آن پی می‌برد، به طوری که دوستان نزدیکش با مشاهده شباهت منحصر به فرد و بیش از حد تصویر به بیدل در حیرت می‌مانند. ده سال می‌گذرد و روزی بیدل به بستر بیماری می‌افتد. در طول دوره بیماری که حدود هفت ماه به طول می‌انجامد، بیدل یادی از تصویر به‌جامانده در لابه‌لای اوراق کتاب نمی‌کند، تا اینکه در این اثنا از سر تصادف یکی از دوستانش کتاب را می‌گشاید و در کمال حیرت متوجه می‌شود که تصویر به طرز عجیبی زرد و مخدوش شده است. بیدل با دیدن این صحنه مات و مبهوت می‌ماند و نمی‌داند چگونه این تصویر به صورت ناخودآگاه دستخوش چنین تغییری شده است. هنگامی که بهبودی نسبی می‌یابد، دوباره سری به تصویر مخدوش شده می‌زند و با کمال تعجب درمی‌یابد که تصویر صحیح و سالم به حالت اول خود بازگشته است. با دیدن این صحنه، از هوش می‌رود و زمانی که به هوش می‌آید، تصویر را پاره و آن را زیر خروارها خاک دفن می‌کند.

این داستان به نظر رؤیایی، شگفت‌انگیز یا ناممکن می‌رسد، اما آنچه حائز اهمیت است شرح روان‌کاوانه این قسم اتفاقات عجیب است. مقاله پیش‌رو در تلاش است با کمک نظریه‌های لکان پرده از اسرار این نوشته بردارد. این مهم محقق نمی‌شود مگر آنکه خواننده ابتدا با آراء روان‌کاوی لکان آشنا شود و سپس ارتباط این نظریات و حوادث پیش‌آمده در

«داستان تصویر» را درک کند. بدین منظور، سیر تحول روانی بیدل، شخصیت اصلی داستان، در گذر از سه مرحله آیینی، نمادین و واقع لکان، به تصویر کشیده شده و حوادثی که در خلال داستان برای او حادث می‌شوند، با مدد نظریه‌های متفاوتی که در این سه ساحت گنجانده شده، معنا می‌یابند.

«داستان تصویر» تاکنون در مقام روان‌کاوی به بوته آزمایش گذاشته نشده است. حال آنکه این اثر به خودی خود یک شاهکار روان‌کاوانه تمام‌عیار است که با مقداری تحقیق و تفحص می‌توان پرده از لایه‌های روانی شخصیت اصلی داستان برداشت. محدوده پژوهش این جستار، کتاب چهارعنصر بیدل دهلوی (۱۳۹۲) است که در اینجا «داستان تصویر» واقعه چهارم از عنصر چهارم آن، مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. این تحقیق در نهایت می‌کوشد تا به ابهامات پیش‌رو پاسخ دهد: ۱. گذر بیدل از مرحله خیالی به نمادین و سپس امر واقع با چه پیامدهای روانی همراه است؟ ۲. بیدل چگونه با کمک فانتزی سعی در یگانگی با تصویر خیالی و پرکردن فقدانش دارد؟ ۳. علت اصلی از بین بردن تصویر توسط بیدل در انتهای داستان چیست؟

۱.۱. پیشینه تحقیق

همان‌گونه که اشاره شد، داستان تصویر بیدل تاکنون مورد بحث روان‌کاوانه قرار نگرفته است. آنچه در دسترس است، تنها یک مقاله تطبیقی تحت عنوان «بررسی تطبیقی واقعه تصویر بیدل دهلوی با تصویر دوریان گری اسکار وایلد» (۱۳۹۵) است. عبدالله ولی‌پور و رقیه همی این دو داستان را با توجه به شباهت‌های موجود از دیدگاه ادبیات تطبیقی بررسی و مقایسه کرده‌اند و در آخر به این مهم رسیده‌اند که اسکار وایلد، نویسنده انگلیسی قرن نوزدهم، در نگارش تصویر دوریان گری تحت تأثیر نوشته بیدل بوده است. در خصوص نظریات لکان منابع متفاوتی موجود است و از مهم‌ترین آنها که مقاله حاضر از آن بهره جسته و بدان استناد می‌کند، کتاب ژاک لکان نوشته شون هومر (۲۰۰۴) است که به تفصیل به سه مرحله آینه‌ای، نمادین و امر واقع لکانی پرداخته است.

۲.۱. چارچوب نظری و روش تحقیق

ژاک ماری لکان در سال ۱۹۰۱ میلادی در خانواده‌ای کاتولیک و مرفه به دنیا آمد. او علاقه و استعدادی وافر به زبان لاتین و فلسفه داشت؛ به مدرسه طب رفت و در سال ۱۹۲۰ شروع به تحصیل در زمینه روان‌کاوی کرد. آشنایی با مکتب سوررئال، ذهن او را در زمینه زبان و توانایی‌های ناخودآگاه زبانی انسان قوت بخشید. لکان بزرگ‌ترین و بحث‌برانگیزترین روان‌کاو پس از فروید است که گاهی به او لقب فروید فرانسوی نیز می‌دهند. یکی از مهم‌ترین

نظریه‌های لکان، نظریهٔ الگوی سه‌گانهٔ او است. او معتقد است که ناخودآگاه انسان براساس یک الگوی سه‌گانه شکل می‌گیرد. این سه الگو یا سه مرحله عبارت‌اند: از امر تصویری^۱ که مرحلهٔ آینه‌ای^۲ را شامل می‌شود، امر نمادین^۳ که زندگی اجتماعی سوژه را دربرمی‌گیرد، و امر واقع^۴ که جایگاه حواس پنج‌گانه است و همواره از نمادینه‌شدن سرباز می‌زند (Homer, 2004: 84). لکان معتقد است که این سه مرحله بسیار به هم وابسته‌اند و چنانچه هر کدام از این مراحل حذف شوند، زنجیرهٔ این الگو از هم می‌پاشد.

مرحلهٔ آینه‌ای به‌طور معمول بین شش تا هجده‌ماهگی رخ می‌دهد. در این مرحله، کودک شروع به تشخیص تصویر خود در آینه می‌کند. این آینه نباید به‌طور خاص واقعی یا فیزیکی باشد، بلکه می‌تواند هر سطح منعکس‌کننده‌ای مانند صورت مادر باشد که بازتابش معمولاً با لذت همراه است. در سال ۱۹۵۰، ایدهٔ آینه‌ای لکان تکمیل شد و لکان اذعان کرد که این مرحله نه‌تنها مقطعی از زندگی کودک، بلکه نمایانگر ساختار دائمی زندگی یک فرد بالغ است. تصویر آینه‌ای ممکن است گیج‌کننده باشد و باعث بیگانگی فرد از خود شود؛ زیرا اغلب با خود واقعی اشتباه گرفته می‌شود. لکان معتقد است هنگامی که فرد به تصویری از خود جذب می‌شود، من یا ایگو^۵ ظاهر می‌گردد؛ بنابراین، ایگو کارکردی خیالی دارد. لکان تأکید می‌کند که ایگو مبتنی بر تصویری توهمی از تمامیت ذهنی فرد است. وظیفهٔ ایگو این است که این توهم انسجام و تسلط را حفظ کند؛ بنابراین، نفس از پذیرش بیگانگی و تکه‌تکه‌شدن خودداری می‌کند؛ از این‌رو، برای لکان دو لحظهٔ از خودبیگانگی وجود دارد: اول، بیگانگی از طریق مرحلهٔ آینه‌ای و شکل‌گیری ایگو، و دوم، از طریق زبان و ساختار سوژه در ساحت نمادین. لکان تأیید می‌کند که به‌منظور بقا، موجودیت فرد باید توسط دیگری^۶ تشخیص داده شود. به‌این‌معناکه تصویر ما بایستی با نگاه دیگری قابل تشخیص باشد؛ از این‌رو، افراد همزمان به دیگری به‌عنوان تضمین‌کنندهٔ بقای خود و رقیبی قوی وابسته هستند (Homer, 2004: 25-32).

مادر به‌منزلهٔ اولین دیگری برای کودک پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد. مادر اولین و تنها کسی است که به نیازهای اولیهٔ کودک مثل گریه‌ها یا خواسته‌هایش پاسخ می‌دهد، اما در مقطعی از زندگی سوژه، مادر در برآوردن این خواسته‌ها ناکام می‌ماند و سوژه متوجه کمبود دیگری می‌شود. اینجاست که کمبود^۷ شکل می‌گیرد و فرد در تمام طول زندگی‌اش به‌دنبال برطرف کردن این فقدان است. این امر اولین تجربهٔ نارضایتی و شکست انسان است. گرچه لکان همواره معتقد است که دیگری امری نمادین است و واقعی نیست، اما همین دیگری منشأ اضطراب و سدی در برابر خودباوری و خودشناسی به‌شمار می‌آید (Quigley, 2009: ۳۲۱).

6-1). از همین رو، سوژه به ناچار به فانتزی متوسل می‌شود و تلاش می‌کند با کمک فانتزی تصویری خیالی از خود تجسم کند و از ترومای^۸ امر واقع در امان بماند. از دیدگاه لکان، فانتزی چهار عنصر دارد: سوژه،^۹ ابژه،^{۱۰} دال^{۱۱} و تصویر.^{۱۲} در واقع، فانتزی زمانی شکل می‌گیرد که سوژه به ابژه تبدیل می‌شود. سوژه با ازدست‌دادن ابژه و رویارویی با فقدان، خود با آن یکی می‌شود و در فانتزی‌اش خودش را ابژه ازدست‌رفته می‌بیند. لکان این پدیده را با این معادله نشان می‌دهد: ($a < \> \$$). همان سوژه منقطع یا چندپاره است که نظم نمادین آن را محدود کرده است. لوزی مابین دال است که علت فانتزی است و a به معنای ابژه کوچکی^{۱۳} است که سوژه تمام عمر در جست‌وجوی آن است. در واقع، سوژه به چیزی تبدیل می‌شود که آن را از دست داده است. فانتزی حاصل برش دال و عمل ابژه است و این ابژه کوچک نیروی محرکه‌ای برای فانتزی است، نیرویی که او را به سمت یافتن ناممکن وامی‌دارد تا در خلال آن به خیال متوسل شود (نازیو، ۱۴۰۱: ۱۵۲-۱۵۰).

۲. بحث و بررسی

داستان را از ابتدا و مرحله به مرحله با استفاده از نظریه‌های لکان نقد و بررسی می‌کنیم.

۲.۱. مرحله آینه‌ای و «داستان تصویر»

مرحله آینه‌ای مرحله‌ای پیش‌زبانی است که قبل از ورود پدر و شکل‌گیری کامل جنسیت و هویت سوژه رخ می‌دهد. این مرحله قلمرو مادر است؛ چراکه فرد در این مرحله خود را از طریق مادر می‌شناسد و بدن خود را از بدن مادر جدا نمی‌داند. این ساحت مقطعی است که بیدل برای نخستین بار تصویر یکپارچه خود را در نقاشی انوب مشاهده می‌کند. نقاشی حکم تصویر ایده‌آلی را دارد که توسط مادر ساحت خیالی (انوب چتر) معنا یافته است. تا قبل از این، بیدل وجود خود را چندپاره می‌پنداشت، اما اکنون به‌مدد این تصویر، خود را از دیگران متمایز می‌کند و هویتی خیالی برای خویش رقم می‌زند. پایه و اساس مرحله آینه‌ای، شکل‌گیری خود در آینه است که این آینه می‌تواند به تصویر یا دیگری که فرد الگویی از خود را در آنها می‌یابد اطلاق شود. «داستان تصویر» با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که در آن بیدل اذعان می‌دارد که گاهی نقش و اسرار تصاویری خیال‌انگیز، انسان را از اصل ازلی و هویت واقعی خویش دور می‌کند: «آدمی که افسون غرورش رهنز تحقیق است، بیشتر جوارح خود را منشأ حرکات کلی و جزئی می‌داند و به فریب رنگ‌آمیزی اوهام از پرده فهم اصلی دور می‌ماند» (بیدل، ۱۳۹۲: ۳۸۸). درحقیقت، تصویری که قرار است بیدل را به اصل وجودی‌اش نزدیک کند، فانتزی است که او را در خلال داستان از واقعیت ذاتی‌اش دور می‌کند. این تصویر فریبی

به حساب می‌آید که بعدها سوژه با خروج از مرحله خیالی و ورود به مرحله نمادین و جایگاه زبان، با آن روبه‌رو می‌شود و به کشف واقعیت چندپاره خود نائل می‌آید. پس از طراحی تصویر توسط انوب، بیدل چنان دچار شگفتی می‌شود که بی‌درنگ اذعان می‌دارد: «کیفیتی منظور تماشا گردید که تحقیق دربرابرش شبهه می‌پیمود و آینه در مقابلش عکس می‌نمود. به تفتیش تفاوت امتحانی شعور، هرچند به تأمل می‌پرداختم، شخص خود را در آن تمثال بازمی‌شناختم» (بیدل، ۱۳۹۲: ۳۹۱). تصویر برای بیدل حکم همان آینه‌ای را دارد که وجود خود را در آن بازمی‌یابد و آن چنان با تصویر احساس یگانگی می‌کند که از نگرستن بی‌وقفه بدان ناگزیر است. بیدل شروع به همانندسازی خودش با تصویر می‌کند و تبدیل به آینه تمام‌عیار یک تماشاگر چشم‌چران می‌شود (Bozovic, 1992: 166). بیدل تصویر خود را چنان بی‌نقص و هماهنگ می‌یابد که حتی یک روز را هم نمی‌تواند با ندیدن تصویر موردنظر به شب برساند. او با مشاهده این یکپارچگی و تکامل، به‌نوعی دچار خودشیفتگی نارسیت‌واری^{۱۴} می‌شود که رهایی از آن به این سادگی‌ها امکان‌پذیر نیست، غافل از اینکه این تصویر کامل و یکپارچه درعین حال خیالی و فانتزی است. برمینای عقاید لکان، فرد خودشیفته نمی‌تواند خودش را بدون تصویر ببیند؛ زیرا این عمل برخلاف اعتماد به نفسش است و در نتیجه تصویر را یک خیال یا وهم درنظر می‌گیرد (Lacan, 1977: 75). بیدل به‌عنوان سوژه لکانی در این مرحله آنچنان درگیر لذت است که حقیقت وجودی‌اش را به‌دست فراموشی می‌سپرد و با گذر از ساحت خیالی، با دوگانگی هویتش روبه‌رو می‌شود:

سیر او در امتیاز فرع و اصل آشنا را داشت مستغنی ز وصل
تا شود بیگانه هم محرم نشان بیدلم می‌گفت بی کام و زبان
(بیدل، ۱۳۹۲: ۳۹۱)

بیدل به‌دلیل شباهت زیاد تصویر به خودش در تشخیص اصل از فرع عاجز می‌ماند و این امر سرآغاز فانتزی و خیال‌پردازی او است. او تصویری که تنها انعکاسی از خود واقعی خویش است را به‌علت یکپارچگی با خود یکی می‌کند و غرق در لذت تکامل می‌شود. درحقیقت تصویر هم‌زمان هم خود بیدل است و هم فانتزی است که خود او نیست. او با دیدن این وحدت، چندپاره‌بودن خود را به فراموشی می‌سپارد و همان‌طور که خودش در مصراع سوم اذعان می‌کند، هم‌زمان محرم و بیگانه می‌شود، اما به‌عقیده لکان، او در نقطه شروع بیگانگی از خود^{۱۵} به‌سر می‌برد (Homer, 2004: 23-25). بیدل در تصویر، وحدتی دلپذیر را می‌یابد که درواقع در بدن خودش تجربه نمی‌کند. امر خیالی برای لکان دقیقاً همین قلمرو تصاویر

است که ما در آنها خود را شناسایی می‌کنیم. اما در عمل این امر ما را در شناختن خودمان به اشتباه می‌اندازد باعث بیگانگی از خود می‌شود. تصویر، بیدل را همچون اربابی خیالی می‌فریبد تا او را از درک نقصان‌های وجودی‌اش غافل کند. ابژه تصویر، بیدل را چنان به اسارت خود درمی‌آورد که از دید لکان او را دچار نگاه خیره^{۱۶} می‌کند (Payne, 1993: 217). در اینجا، نگاه خیره همان شیء خیالی است که سوژه آن را جایگزین فقدان می‌کند. نگاه فانتزی‌واری که سوژه را به ابژه بدل می‌سازد (Lacan, 1988: 220). همچنان که بیدل روزگار می‌گذارد، این شناسایی خیالی با تصویر را ادامه می‌دهد و این‌گونه ایگو یا نفس خود را پرورش می‌دهد. برای لکان، نفس تنها این فرآیند اعتیادآور است که با آن می‌توانیم با کشف چیزهایی در جهان که با آنها در یگانگی هستیم وجود خود را شناسایی کنیم (Eagleton, 2008: 153-4).

از دیدگاه لکان، در این مرحله هیچ تمایزی بین فرد و تصویر یا بین فاعل و مفعول^{۱۷} وجود ندارد. بیدل خود را با تصویر می‌شناسد و قریب ده‌سال، روز و شب، مدام به تصویری که بیانگر هویت اوست نگاه می‌کند: «مدت ده‌سال تماشای آن نگارستان، بی‌نشئه حیرتی نبود، و حضور آن انجمن جز ساغر اسرار نمی‌پیمود» (بیدل، ۱۳۹۲: ۳۹۱). لکان این تصویر خیالی یکپارچه را «خود ایده‌آل»^{۱۸} می‌نامد و از آنجا که این تصویر با وجود واقعی بیدل متفاوت است، به‌مرور دوگانگی در سوژه پدیدار می‌شود که منجر به از خود بیگانگی می‌شود و سوژه همواره به دنبال آگاهی از خود و یافتن هویت واقعی خویش است (Lacan, 1977: 75). تصویر به او لذتی خاص و نیز حس هویت می‌بخشد، ولی درحقیقت او با هویتی روبه‌رو است که واقعیت ندارد. برای لکان، ضمیر خودآگاه یعنی همان چیزی که فروید آن را اگو می‌نامد. به‌عبارت دیگر، در این مرحله، اگوی بیدل شکل می‌گیرد. لکان معتقد است که خودآگاه فرد در برخورد با دیگری یا چیزی غیر از وجود خودش شکل می‌گیرد و حتی گفتمان نیز در دیگری آغاز می‌شود و ناخودآگاه محل گفتمان دیگری است. دیگری از دیدگاه لکان به دو قسم تقسیم می‌شود. دیگری با حرف بزرگ یا دیگری بزرگ^{۱۹} و دیگری با حرف کوچک یا دیگری کوچک^{۲۰}. برای سوژه، نخستین دیگری بزرگ، مادر است که در ساحت خیالی شکل می‌گیرد و دیگری کوچک هر چیزی می‌تواند باشد، مثل فانتزی، اگو یا حتی تصویر فرد در آینه که خودآگاه فرد در آن منعکس می‌شود. در «داستان تصویر»، دیگری هم می‌تواند خود بیدل باشد، هم تصویرش و هم انوب که شکل‌دهنده و تکامل‌بخش هویت او است. درواقع، بیدل می‌کوشد که تصویر را مطلوب مطلق^{۲۱} خویش کند، اما لکان معتقد است که از

بزرگ‌ترین دلایل سرخوردگی سوژه همین مطلوب کردن مطلق است (مکارمی، ۱۴۰۱: ۱۷۴).

در امر خیالی، بیدل به خودشناسی و نخستین مراحل بیگانگی از خود می‌رسد.

۲.۲. مرحله نمادین و «داستان تصویر»

تا قبل از ورود به مرحله نمادین، زندگی سوژه با یکپارچگی و تکامل همراه است، اما به محض ورود به این مرحله، دچار دوگانگی و تردید می‌شود؛ جنسیت خود را باز می‌شناسد و نامی به او اطلاق می‌شود که از سیطره اراده و انتخاب او خارج است. مرحله‌ای که لکان آن را «نام پدر»^{۲۲} می‌نامد (Žižek, 2013: 145). در این مرحله، ناخودآگاه فرد همراه با زبان شکل می‌گیرد. دوره‌ای که طی آن بیدل در بستر بیماری می‌افتد و با ورود به مرحله زبانی دچار فقدان عمیقی می‌شود:

در سنه یکهزارویکصد هجری، به مقتضای عجز بشری، عارضه‌ای بر قوای بی‌دست و پا زور آورد و هفت‌ماه چون سایه با خاک همبسترم کرد. چندی تلواسه تب چون کباب بر آتشم می‌گرداند و مدتی گداز جوهر استقامت چون عرقم به آب می‌راند. آخر کار، غبار طاقت‌ها در آب نشست و شعله توانایی نقش خاکستر بست و تفسیدگی‌های کام، لقمه را چون صدف به خشکی دندان برمی‌آورد (بیدل، ۱۳۹۲: ۳۹۲-۳۹۱).

عشقی که بیدل به تصویر می‌ورزد، شیفتگی‌ای نارسیستیک است که ویژگی‌های خود را در وجود دیگری می‌یابد و همین به نفرت یا بیماری او منجر می‌شود (Lacan, 1999: 91). درحقیقت، بیماری برای بیدل به منزله نقش پدر است که او را از نظم و یگانگی مادر ساحت خیالی جدا می‌کند. اگر در داستان بیدل، انوب چتر را مادری نمادین در نظر بگیریم که در شکل‌گیری هویت بیدل دخیل بوده و به نوعی به او جان بخشیده و او را در تصویری هرچند خیالی متولد کرده است، باید گفت بیدل به گونه‌ای نمادین در اینجا از مادر فرضی خود و مرحله آینه‌ای جدا می‌شود و وارد قلمرو پدر و مرحله نمادین می‌گردد. پدر باعث جدایی سوژه از مادر و تداعی‌گر مرگ است و اینجاست که سوژه یگانگی خود را با مادر خیالی از دست می‌دهد و تبدیل به «من» می‌شود و نام پدر زمینه‌ساز مرگ سوژه است (مکارمی، ۱۴۰۱: ۱۳۳). بیدل با ورود به مرحله نمادین و درگیری با بیماری مهلک، مانند سوژه لکانی دچار انقسام یا خط‌خوردگی^{۲۳} می‌شود. واقعیتی که سوژه در این ساحت با آن روبه‌رو است، دقیقاً عکس چیزی است که او در خیالش تصور می‌کرد. درحقیقت، سوژه در رویارویی با چندپارگی نظم نمادین، که اینجا همان بیماری او است، به خیال و فانتزی متوسل می‌شود. مهم‌ترین فانتزی بیدل رجوع دوباره به عکس بی‌نقص و یافتن صحت و سلامتی خیالی‌اش از طریق آن است:

بودم گردی فسرده یأس مآل پرواز به باد رفته و ریخته بال
چون عکس نمود داشتیم، لیک به وهم چون صبح نفس می‌زدم اما به خیال
(بیدل، ۱۳۹۲: ۳۹۲)

لکان براین باور است که مسبب اصلی ناخوشی و بیماری، نظم دوره نمادین یا همان اجتماع است که با قواعد و قوانین خود موجبات سرکوب سوژه را فراهم و او را درگیر بیماری‌های روانی می‌کند (مکارمی، ۱۴۰۱: ۱۲۳). بیدل با گذر از مرحله خیالی و ورود به ساحت نمادین، دچار آشفتگی و عدم انسجام می‌شود و یگانگی‌اش با تصویر خیالی را از دست می‌دهد. ژیزک، مفسر لکان، معتقد است که با وجود تمام این امور، سوژه برای تداوم یگانگی خیالی‌اش با تصویر، به دیگری نظم نمادین محتاج است (Žižek, 2013: 159). دیگری نظم نمادین، پدر، زبان یا جامعه است که در اینجا جامعه یا حلقه دوستان بیدل را شامل می‌شود:

در آن ایام، یکی از رفقا کتابی را که در آن صفحه توأم اوراقش بود، به مطالعه مصلحتی گشود. از ساز ورق‌گردانی‌اش، صدای سودن دستی به گوش خورد که می‌گفت: آه! بر این نقش غریب، چشم‌زخمی رسیده و این بهار تماشا پامال شکست رنگ گردیده. در اینجا آفتابی نتابیده است تا روغن تصویر را به جوش آرد و دامن رنگ، اثر لکه بردارد و نه شرم بی‌نقابی بر شبیه کاغذ انفعال گماشته تا هجوم عرقش اینقدر به هم افشارد. اگر تری هوا سرایت می‌کرد، بایستی اوراق دیگر نیز نم برمی‌آورد. همانا طفل بی‌خبری دست نم‌آلود بر صفحه سوده است و رنگ‌ها را به بازی محو نموده (بیدل، ۱۳۹۲: ۳۹۲).

با ورود بیدل به مرحله نمادین، وهم و خیال درهم می‌شکنند و سوژه با خلئی مواجه می‌شود که تمام عمر با او است. فقدان اصلی بیدل با تیرگی و مخدوش شدن تصویر مورد علاقه‌اش که درحقیقت هویت یا خود واقعی او است بروز می‌کند و به عقیده ژیزک، توسط ابژه، بی‌هویت و خط‌خورده می‌شود (Žižek, 2013: 82). آگوی بیدل همواره در تلاش است تا با استفاده از تصویر خیالی، خود را کامل مجسم کند و برای این دیده شدن به دیگری محتاج است. درحقیقت، بیدل تلاش می‌کند تصویری را درونی کند که بیرونی است، پس ناخوشی او در تصویر هم تأثیر می‌گذارد و همزمان با مریضی‌اش تصویرش هم دچار زوال می‌شود و بالعکس. لکان معتقد است که درگیری میان این خواهش بیرونی و درونی، موجب بروز سمپتومی^{۲۴} می‌شود که ماحصل این ناهماهنگی است (مکارمی، ۱۴۰۱: ۹۲). در اینجا، سمپتوم بیدل مریضی او است که در احوال بیرونی و تصویرش بروز می‌کند. بیدل با ورود به مرحله ادیپی دچار دوگانگی هویت می‌شود؛ بنابراین، بیدل سوژه منقسم^{۲۵} است و تصویر که علت فانتزی است دال است. تمام تلاش بیدل بر آن است تا به واسطه این تصویر یا فانتزی به هویت

یکپارچه خود که همان ابژه کوچک است دست پیدا کند. در این مرحله، بیدل به وسیله تصویر مخدوش شده تفاوت‌ها را حس می‌کند، هویت خودش را از تصویر و دیگران جدا می‌یابد و درحقیقت با کسب زبان به تضادی دوگانه^{۲۶} می‌رسد. جامعه حاضر یا همان حلقه دوستان او که دیگری بزرگ نظم نمادین هستند، جملگی از زایل شدن تصویر افسوس می‌خورند و بیدل خود خواهان واکاوی آن می‌شود:

چون وا رسیدم، رنگی در میان نبود تا برشگست، تهمت توان گماشت و نقشی در نظر نمی‌آمد تا گرد سرایش باید انگاشت. گداز مردمک بنیاد چشم به سیل خانمان سیاهی داده بود و ریزش مژگان، خاشاک آب‌برده‌ای به کنار تفرقه نهاده. بی‌مویی آثار ابرو، هلال عالم خیال سفید کرده و موهومی نشان لب و دهان، جاده سواد عدم به عرض آورده. نه از رنگ پیراهن توهم بویی و نه از نشان پیکر، تخیل مویی (بیدل، ۱۳۹۲: ۳۹۲).

مخدوش شدن تصویر بیدل از دیدگاه لکان نوعی اختگی^{۲۷} است. بیدل متوجه می‌شود که دیگر کامل نیست و همین اتفاق باعث نهادینه شدن کمبود بزرگی در وجود او می‌شود. لکان بر این باور است که انسان مانند حیوانی اخته شده است که از نردبانی وارونه بالا می‌رود و این نردبان درواقع زندگی فرد است. لکان اختگی را یکی از سه قسم فقدان جسم^{۲۸} مطرح می‌کند که دو فقدان دیگر ناامیدی و انزوا است. درواقع، اختگی کمبود نمادین شیء خیالی است (Quigley, 2009: 1-3). لکان معتقد است که این اختگی تبعات سه‌گانه‌ای دارد. اولین رخداد، روان‌نژندی^{۲۹} است که طی آن، فرد این عقده^{۳۰} را می‌پذیرد، اما همواره از بابت آن حس تنفر و انزجار دارد. دومین عکس‌العمل روانی، شهوانی^{۳۱} است که طی آن، فرد با قبول نسبی این کمبود همواره با وسوسه تخلیه کردن آن درگیر است. سومین پیشامد روان‌پریشی^{۳۲} است که فرد کاملاً این اختگی و کمبود را رد می‌کند، با این تصور که حقیقت چیزی فراتر از آن است (همان، ۶). آنچه برای بیدل در مقطعی از سرگذشتش پیش می‌آید، آخرین پدیده یعنی روان‌پریشی است. بیدل انکار می‌کند که کامل نیست، که هویتی واحد ندارد، که پاره‌پاره و خط‌خورده است و درآخر، با ازبین بردن تصویر و دفن کردن آن سعی در پاک کردن صورت مسئله دارد و هرگز نمی‌تواند جای خالی فقدان را که با آن روبه‌رو است پر کند. درحقیقت، برعکس سوژه روان‌نژند، روان‌پریش قادر نیست بین ساحت خیالی، نمادین و واقعی ارتباط حقیقی برقرار کند و حلقه وصل آنها را درهم می‌شکند. بیدل بین تکامل تصویر در ساحت خیالی و ناهماهنگی آن در ساحت نمادین و مجدداً هماهنگی دوباره آن در امر واقع، سردرگم می‌ماند. او تصور می‌کند که دچار وهم^{۳۳} و خیال^{۳۴} گشته است. هنگامی که نگاه خیره بیدل دوچندان می‌شود، این نگاه به صورت لکه درمی‌آید که این لکه، نظم ساحت نمادین را از بین

می‌برد و بیدل را بین آگاهی بیرونی و عدم آگاهی درونی، یعنی بین خودآگاه و ناخودآگاهش، دوشقه می‌کند (Žižek, 2013: 192).

۳.۲. امر واقع و «داستان تصویر»

آخرین مرحله در سیر تکاملی شخصیت بیدل، امر واقع است. امر واقع مفهومی متفاوت با واقعیت صرف است و آن را نباید با واقعیت معمول زندگی روزمره یکی دانست. امر واقع پدیده‌ای مبهم، پیچیده و تغییرناپذیر است. وجودی که ما بودنش را می‌پذیریم، اما از دسترس خارج است و نمی‌توان آن را به زبان آورد؛ زیرا قابل مشاهده نیست و در قالب دال‌ها نمی‌گنجد، امری که در هاله‌ای از ابهام متافیزیکی قرار دارد. ژیکم مثال ساده و نغزی از هستی‌شناسی لکان می‌زند: بازی شطرنج، که قوانین آن ساحت نمادین، مهره‌ها ساحت خیالی، و حوادث پیش‌بینی‌نشده ساحت واقع یا همان امر واقع هستند. امر واقع همواره از نمادینه‌شدن سرباز می‌زند (Žižek, 2007: 8-9). ساحت واقع مرحله جدایی ابدی از مادر است و مقطعی است که فرد دست به هر کاری می‌زند تا دوباره به مرحله اولیه یعنی امر خیالی برگردد. لکان معتقد است که فرد با تجربه هنرهایی چون نویسندگی یا نقاشی درصدد تداعی مرحله نخستین است. درست همان عملی که انوب با اصرار شدید قصد انجام آن را داشت. بیدل پس از بهبودی دوباره به تصویر موردنظر سر می‌زند و با کمال تعجب درمی‌یابد که تصویر بدون نقص و کامل است. این همان تکاملی است که در امر واقع رخ می‌دهد، اما بی‌اختیار فریاد برمی‌آورد که طاققت تکرار ندارد و تصویر را پاره‌پاره و آن را دفن می‌کند:

هنگامی که ضعف قوا به کمال توانایی رسید، نسخه مطلوب طلبیدم و اوراق تأمل برگردانیدم. به یکبار مانند چراغی که در خانه تاریک از زیر دامن برآرند، یا سرپوش از روی مجمر تافته بردارند، شاهد سرادق غیب، نقاب تغافل شکافت و با هزاران لمعه، برق جمال از پرده بیرون تافت. چون به افاقه آمد، طاققت تکرار تأمل نداشتم. جنون بی‌اختیاری اجزای صفحه را به چاک گریبان رسانید و اضطراب بی‌حوصلگی هم‌چنانش به خاک مدفون گردانید (بیدل، ۱۳۹۲: ۳۹۴-۳۹۳).
بیدل پس از بهبودی وارد امر واقع می‌شود. مرحله‌ای که فاقد فقدان است و همه‌چیز در کمال قرار دارد؛ مانند تصویری که مجدد به تکامل و زیبایی رسیده است. از آنجا که بیدل مانند سوژه لکانی در زنجیره دال‌های متواتر^{۳۵} اسیر است، با دیدن تغییر تصویر، فریاد برمی‌آورد که از تکرار خسته شده و با نابودی نمادین تصویرش، سعی در آزادی خویش و نزدیکی‌اش به تکامل اولیه ساحت خیالی دارد. درواقع، تکرار همان میل برتری است که همواره ارضاننده باقی می‌ماند و بیدل را میان میل خود و یکی‌شدن با تصویر مردد می‌کند. در این مرحله، سوژه دچار حضور و غیابی می‌شود که زاده درهم‌آمیختگی ساحت خیالی و نمادین است

(Gorton, 2008: 81). بیدل بعد از رویارویی با ترومای امر واقع از مواجهه مستقیم با واقعیت فرار می‌کند و کمبودی را که با مخدوش‌شدن تصویرش در خود حس می‌کند، با پاره‌کردن آن برای همیشه در خود نهادینه می‌کند و با ازبین‌بردن و دفن کردن آن، سعی می‌کند از حقیقت دوری گزیند. غافل از اینکه این فقدان به‌صورت ترومایی تلخ در او نهادینه می‌شود و او برای همیشه از مادر خیالی خود، که در اینجا انوب است، جدا خواهد ماند. بیدل برای دستیابی به ابژه کوچک، به آن تبدیل می‌شود و دال را برش می‌دهد و درحقیقت به چیزی مبدل می‌شود که آن را از دست داده است. بیدل، با پاره و دفن کردن تصویر، می‌کوشد تا این فانتزی را برای همیشه در خود زنده نگه دارد و همان دالی را که واسطه پیوند بود در هم می‌شکند. در آخر، بیدل با سرخوردگی^{۳۶} مواجه می‌شود که برای خلاصی از آن چاره‌ای ندارد جز ازبین‌بردن هویت خویش که همان تصویر مورد نظر است. این عکس‌العمل نوعی انکار^{۳۷} است. از دیدگاه لکان، شناخت فرد از وجود خودش در آینده، نوعی کژفهمی^{۳۸} یا عدم تشخیص^{۳۹} است. تصویر بیدل در وهله اول استغنا و استقلال^{۴۰} دارد که خود بیدل در مواجهه با آن احساس کمبود می‌کند. تصویر در آن واحد هم خود اوست و هم نیست و بیدل باید این تفاوت و تمایز را مابین خود و تصویر، تشخیص دهد تا به فردیت^{۴۱} برسد، اما متأسفانه قادر به تمیزدادن بین خود و تصویر نیست و آنچنان در آن غرقه می‌شود که خود واقعی‌اش را هم به فراموشی می‌سپارد و مانند سوژه‌ای روان‌پریش در درک خیال و واقعیت وامی‌ماند و وقتی به خودش می‌آید که دیگر هویتش را از کف داده است و چاره‌ای جز نابودی آن ندارد؛ بنابراین، به دال مرگ متوسل می‌شود که به‌منزله تمام‌شدن، ادامه‌ندادن و عدم تکرار است (مکارمی، ۱۴۰۱: ۱۴۵). لکان این تصویر را که فرد موجودیت خود را با آن می‌یابد ایماگو^{۴۲} می‌نامد و معتقد است که سوءتفاهم در درک این تصویر، ایده‌آلی از خودآگاه فرد می‌سازد و منجر به تنفر فرد از تصویر می‌گردد؛ زیرا تصویر بهتر و کامل‌تر از خود او است. بیدل به‌علت ناتوانی در نمادینه‌کردن دردی که بر او در امر واقع گذشته، آن را دوچندان حس کرده و بنابراین رنجش به زخمی روانی بدل می‌شود. این درد به‌علت نمادینه‌نشدن، سبب گسست زنجیره دال‌های متواتر شده و با خودکشی نمادین او پایان می‌پذیرد (مکارمی، ۱۴۰۱: ۱۱۶-۱۱۵). در واقع، بیدل شیفته تصویر شده که به‌زعم خودش مانند آئینه شفاف است، تصویری که نمی‌توان چشم از آن برداشت، ولی به‌گفته لکان، سوءتفاهم در درک آن است که منجر به انزجار و ترس او از تصویر خودش می‌شود. بیدل بر آن است که با تمسک به تصویر امر خیالی،

شکاف میان امر نمادین و امر واقع را بپوشاند (همان، ۱۳۰). متأسفانه او هرگز در این امر موفق نمی‌شود و از خودشناسی^{۴۳} به بیگانگی از خود^{۴۴} و تخریب نمادین خویش^{۴۵} می‌رسد.

۳. نتیجه‌گیری

پیش از رویارویی با نقاشی انوب، بیدل روزگار خوب و خوشی را می‌گذراند، ولی به محض مواجهه با تصویر، با دو قسم از دیگری لکانی روبه‌رو می‌شود: اولی، تصویرش و دومی، انوب که هر دو او را از شناخت واقعی خویش دور نگه می‌دارند. مرحله آینه‌ای بیدل را با ارباب خیالی تصویر کاملش روبه‌رو می‌کند که مشتاقانه مترصد تصاحب آن است. پرتره درواقع بیانگر احوال بیرونی و درونی بیدل است و او را همان‌گونه که هست نشان می‌دهد و نمایانگر هویت واقعی او است. تکامل و تخریب تصویر بستگی به احوال و روزگار خود بیدل دارد. او آنچنان با دیدن تصویر شگفت‌زده می‌شود که آن را خود دومش^{۴۶} تصور می‌کند. اما از آنجا که نمی‌تواند به هویت واقعی خودش با کمک تصویر دست یابد، همواره محکوم به بازشناسی اشتباه است و با پاره‌کردن تصویر، هویت اصلی خویش را زیر سؤال می‌برد و دست به ساختارشکنی^{۴۷} می‌زند. هنگامی که بیدل وارد مرحله ادیپی می‌شود، به تدریج از مادر خیالی خود، انوب، دور می‌شود و به سمت بیگانگی از خویش گام برمی‌دارد و در نهایت درباب هویت واقعی‌اش تردید می‌کند و دست به تخریب آن می‌زند. بیدل از دنیایی واقعی به جهان خیالی درون تصویر قدم گذاشته، وجود خود را از دست داده، با نگاه ابژه یکی شده و از خودآگاه به ناخودآگاه پرتاب شده است. او درصدد است تا آنچه را به نظر او خیالی بیش نیست از بین ببرد؛ چون دیگر قادر به دیدن حقیقت نیست. دلیل آن هم این است که او مانند نارسیس اسطوره‌ای آنقدر محو تصویر خیالی خودش می‌شود که هویت واقعی‌اش را به فراموشی می‌سپرد و حقیقت خود را گم می‌کند. این ناتوانی در تشخیص حقیقت و خیال، از او سوژه‌ای روان‌پریش می‌سازد. تغییر و دگرگونی تصویر موردنظر در ساحت نمادین، تنها در نتیجه فقدان هویت صاحب آن است. بیدل برای بازیابی این ابژه کوچک از طریق دال که همان تصویر است به خلق فانتزی دست می‌زند و در آخر با از بین بردن دال با ابژه کوچک یکی می‌شود. آنچه مانع ارضاشدن میل بیدل می‌شود، توقعی ناممکن از یکپارچگی و تکامل است؛ زیرا سوژه در اصل خود چندپاره است و نظم نمادین این آرزوی نهادینه او را محال می‌کند. لکان معتقد است که بشر ذاتاً به خودشیفتگی تمایل دارد و همین امر باعث می‌شود که از خود یا جهان پیرامون خود تصاویر نابی خلق کند، اما در آخر هرگز قادر نیست به تکامل برسد؛ از این رو، تصاویر خیالی او جملگی با شکست مواجه می‌شوند. بیدل در این داستان از مرحله شناخت

خود و کشف هویتش با دیدن تصویر و یکی شدن با آن به مرحله بیگانگی از خود می‌رسد و سپس به صورت نمادین دست به خودکشی می‌زند، هویت خود را از بین می‌برد و به تخریب نمادین خود روی می‌آورد.

پی‌نوشت

1. Imaginary Order
2. Mirror Stage
3. Symbolic Order
4. Real Order
5. Ego
6. The Other
7. Lack
8. Trauma
9. Subject
10. Object
11. Signifier
12. Image
13. Objet petit a
14. Narcissistic
15. Alienation of the Self
16. Gaze
17. Subject and Object
18. The Ideal I
19. The Big Other
20. The Little Other
21. The Ideal Object
22. Nom du Pere (The name of the father)
23. \$ (The Split or Barred Subject)
24. Symptom
25. The Split Subject
26. Binary Opposition
27. Castration
28. Lack of Object
29. Neurosis
30. Castration Complex
31. Erotic
32. Psychotic
33. Hallucination
34. Delusion
35. Chain of Signifiers
36. Repression
37. A Form of Denial
38. Méconnaissance
39. Misrecognition
40. Independence
41. Becomes a Subject
42. Imago

43. Self-identification
44. Self- alienation
45. Symbolic self – destruction
46. Second Self
47. Deconstruction

منابع

- بیدل دهلوی (۱۳۹۲). چهارعنصر. تصحیح سید ضیاءالدین شفیعی. تهران: مؤسسه الهدی.
- مکارمی، حسن (۱۴۰۱). شرحی بر تلویزیون لکان. تهران: نشانه.
- نازیو، خوان داوید (۱۴۰۱). پنج جستار درباره نظریه روان‌کاوی لکان. ترجمه مهدی خوریان و نرگس شریف‌زاده. تهران: نشانه.
- ولی‌پور، عبدالله (۱۳۹۳). سیری در معانی وادی غزال: معرفی چهارعنصر بیدل دهلوی. آیینة میراث. ۳۶: ۲۲۹-۲۷۲.
- Bozovic, M. (1992). The man behind his own retina. *Everything You Always Wanted to Know About Lacan (but Were Afraid to Ask Hitchcock)*. Verso Books.
- Eagleton, T. (2008). *Literary Theory: An Introduction* (3rd ed.). Univ of Minnesota Press.
- Gorton, K. (2008). *Theorizing Desire: from Freud to Feminism to Film*. UK: Macmillan.
- Homer, S. (2004). *Jacques Lacan*. In Routledge eBooks. <https://doi.org/10.4324/9780203347232>
- Lacan, J. (1977). *Ecrits: A Selection* (A. Sheridan, Trans.; 1st ed.). Tavistock Publication.
- Lacan, J. (1988). *The Seminar of Jacques Lacan: Book I: Freud's Papers on Technique* (J.-A. Miller, Ed.; Forrester, Trans). Cambridge University Press.
- Lacan, J. (1999). *The Seminar of Jacques Lacan: On Feminine Sexuality, the Limits of Love and Knowledge* (J.-A. Miller, Ed.; B. Fink, Trans.; 1st ed.). Norton and Company.
- Payne, M. (1993). *Reading Theory: An Introduction to Lacan, Derrida and Kristeva*. <http://ci.nii.ac.jp/ncid/BA20061613>
- Quigley, T. R. (2009). *A brief outline of psychoanalysis - freud*. <http://timothyquigley.net/vcs/freud.html>
- Žižek, S. (2007). *How to Read Lacan*. In W.W. Norton eBooks. <http://ci.nii.ac.jp/ncid/BA84409779>
- Žižek, S. (2013). *Enjoy your symptom!* In Routledge eBooks. <https://doi.org/10.4324/9780203699270>

References In Persian

- Bidel Dehlavi (2013). *Four Elements*. by Sayyed Ziâ Al-Din Shafie, Tehran: Hodâ Institute. [In Persian]
- Makârami, Hassan (2022). *A Description of Lacan's Television*. Tehran: Neshâneh. [In Persian]
- Nasio, J.D. (2022). *Five Lessons on the Psychoanalytic Theory of Jacques Lacan*. Translated by Mehdi Khorîân and Narges Sharifzâdeh. Tehran: Neshâneh. [In Persian]
- Valipour, Abdullâh (2014). Walking through the Meanings of Sonnet: Introducing the Four Elements of Bidel Dehlavi. *Âyineh Mirâs*, 36: 272-229. [In Persian]